

آسانژ آزاد شد و ما همچنان دربندیم

تذات اقتصادسی

اسلاوی ژیژک



ترجمه‌ی علی رشید



AP – Photo: Ricky Rycraft

در پنج سالی که از زندانی شدن جولیان آسانژ، بنیان‌گذار ویکی‌لیکس، در بریتانیا می‌گذرد، جهان با همه‌گیری‌ها (پاندمی)، جنگ‌های جدید و بلایای طبیعی فزاینده‌ای روبرو شده که آینده‌ی جمعی همگان را زیر سؤال برده است. اما این که آیا عموم مردم که اخبار را دنبال می‌کنند از وخامت اوضاع آگاه هستند یا خیر، موضوع دیگری است.

من سال‌ها برای جولیان آسانژ و در کنار او مبارزه کردم. اما با شنیدن خبر آزادی او، نخستین چیزی که به فکرم رسید این بود که او به دنیایی بازمی‌گردد بسیار بدتر از آنچه پیش‌تر پشت سر گذاشته بود. همه‌گیری‌ها، جنگ‌ها و فروپاشی گسترده‌ی محیط زیست، ما را به این پرسش بزرگ وامی‌دارد: ما که هوای تازه‌ی بیرون از زندان را تنفس می‌کنیم، از چه لحاظ آزاد هستیم؟

حتی داستان‌های تخیلی‌مان هم بدتر شده‌اند. فیلم تازه‌ی کودکان «درون و بیرون ۲» داستان رایلی ۱۳ ساله را در آغاز بلوغ دنبال می‌کند. احساسات انسان‌انگار شده او - شادی، غم، ترس، خشم، نفرت - بخشی جدید در ذهنش به نام «حس خود» ایجاد کرده‌اند. سپس، چهار احساس تازه - اضطراب، حسادت، شرمندگی، و بی‌حوصلگی - وارد می‌شوند و این جاست که درگیری آغاز می‌گردد. شادی فکر می‌کند که رایلی باید تنها بر روی لذت بردن در اردو تمرکز کند، در حالی که اضطراب می‌خواهد قهرمان قصه جایگاهی در تیم به دست آورد و دوستانی جدید بیابد. در نهایت، نسل اول و دوم احساسات یاد می‌گیرند که با هم کار کنند تا از آن «حس خود» در حال تغییر رایلی محافظت کنند، و بدین‌سان تماشاگر را با توصیفی کاملاً مجعول از روان انسان رها می‌گذارند.

در دنیای واقعی، این تنش‌های روانی درونی اغلب تا حد دیوانگی تشدید می‌شوند. این فیلم، می‌توانست به جای پرداختن به دختری ثروتمند در حومه‌ی لس‌آنجلس، کار بهتری صورت دهد، بیاید و احساسات پسر بچه‌ای فلسطینی در آوارهای غزه را به تصویر کشد. آن‌گاه احساسات متضاد در جهان کودک غزه‌ای به جای تلاش برای شکل‌گیری یک «خود» پایدار، او را به سمت فروپاشی روانی و خودکشی سوق می‌داد. توصیف فوق‌العاده‌ی ج. ک. چسترتون را به یاد آورید، آنجا که می‌گوید:

آسانژ آزاد است و ما همچنان دربندیم

«سربازی در محاصره‌ی دشمن، اگر بخواهد راهی برای خروج باز کند، نیاز دارد که ترکیبی از اشتیاق شدید برای زندگی و بی‌تفاوتی عجیب نسبت به مرگ را در خود داشته باشد. او نباید صرفاً به زندگی بچسبد، زیرا در این صورت بزدل خواهد بود و فرار خواهد کرد. او نباید صرفاً منتظر مرگ باشد، زیرا در این صورت خودکشی خواهد کرد و هرگز نخواهد گریخت. او باید زندگی خود را با روحیه‌ای از بی‌تفاوتی خشمگینانه جستجو کند؛ او باید زندگی را مانند آب بخواد و در عین حال مرگ را مانند شراب بنوشد.»

فیلم اخیر اولگ سنتسوف، «واقعیت»، این ترکیب تضادها را به‌خوبی به تصویر می‌کشد. پس از گذراندن چندین سال به‌عنوان زندانی سیاسی در روسیه، سنتسوف برای جنگیدن به ارتش اوکراین می‌پیوندد. این فیلم شامل ۹۰ دقیقه تصاویر گرفته شده با دوربین گوپرو است و در زمانی که سنتسوف نمی‌دانست دوربینش روشن است، ضبط شده‌اند. فیلم بدون هیچ ویرایشی ارائه شده و ترکیبی عجیب به نمایش می‌گذارد از وحشت و کسالتی که معرف زندگی در خط مقدم است.

این دوگانگی‌ها در تمام فیلم جریان دارد. بی‌رحمی یکنواخت واقعیت با لحظات جادویی از آنچه شاید بتوان به بهترین شکل به‌عنوان معنای بدون معنا توصیف کرد. سنتسوف لحظه‌ای را به یاد می‌آورد که درست قبل از شروع فیلمبرداری «واقعیت» رخ داده بود: «یک کهنه‌سرباز در جنگ افغانستان با نام مستعار جانی که آنجا بود تا مجروحان را خارج کند، مورد اصابت قرار می‌گیرد. جانی آخرین پیام خود را از بی‌سیم این‌گونه می‌فرستد: 'من جانی هستم. من مرده‌ام.'» این لحظه‌ای از اصالت متافیزیکی پوچی است.

بسیاری از منتقدان بر این باورند که فیلم «واقعیت» جنگ را آن‌گونه که هست نشان می‌دهد. اگر این پیام سنتسوف باشد، فیلمش سرودی دیگر از پوچی بی‌معنی جنگ است. اما گرچه سنتسوف به بی‌رحمی و بی‌معنایی وضعیت اذعان دارد، او در نهایت معتقد است که نبرد برای یک هدف عادلانه باید دوام یابد. با کنار گذاشتن تمام رمانتیک‌گرایی قهرمانی در میدان، «واقعیت» نشان می‌دهد که شجاعت واقعی به چه معناست: پذیرش رنج یک مبارزه‌ی نظامی، بدون مبهم‌سازی آن با خیال‌پردازی‌های مضحک.

این همان پیامی است که ما اکنون نیازمندش هستیم. در مورد اوکراین، صلح‌طلبی به‌عنوان توجیه تجاوز نظامی روسیه استفاده می‌شود. پیام کسانی که مخالف حمایت غرب از اوکراین هستند این است: «شما نباید در برابر اشغالگر مقاومت کنید، زیرا در آن صورت شما هم مانند او خواهید شد.» در سرزمین مقدس هم، پیام به همین گونه است، اما گزارش رسانه‌های اصلی از وقایع آنجا، بسیار متفاوت است. تلاشی مستمر در حال انجام است برای شکل دادن و دست‌کاری ادراک ما از وقایع، تا تأثیر عاطفی را کوچک کنند. در حالی که اسرائیلی‌ها در یک «قتل عام» کشته می‌شوند، فلسطینی‌ها تنها «مرده پیدا می‌شوند» این شیوه‌ی سانسور «نرم» به گفتمان عمومی راه یافته است. آیا می‌دانستید که گروه بزرگی از روشنفکران یهودی اسرائیلی اخیراً از تمامی کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا، بریتانیا و دیگران خواسته‌اند تا دولت فلسطین را به رسمیت بشناسند؟ این اقدام شجاعانه چندان در رسانه‌های غربی پوشش داده نشد. وقایع مهمی که احساسات عمومی غربی را به هم بریزند، یا ذکر نمی‌شوند یا تنها با یادداشتی کوچک در پایین صفحه گزارش می‌شوند.

چند نفر متوجه شدند که در ۲۰ ژوئن ۲۰۲۴، اسرائیل قانونی را تصویب کرد که در عمل به معنای انضمام کرانه‌ی باختری به این کشور است، که به وسیله‌ی آن نیروهای دفاعی اسرائیل قدرت خود را به «کارمندان طرفدار شهرک‌نشینان» منتقل کردند؟ وارونه‌گویی این حرکت بر فلسطینیان پوشیده نیست. در حالی که واژه‌ی اشغال نظامی مواردی را القا می‌کند که مقداری از اسرائیل فاصله جغرافیایی داشته باشند، در هر صورت این آرایش تازه از راه انضمام، به معنای ادغام فلسطینیان با نظام مدنی اسرائیل خواهد بود، ولو آن‌که در چیرگی شوونیست‌هایی باشد که قصد حذف فلسطینی‌ها را دارند.

اینها همگی نمونه‌هایی هستند برای اثبات این‌که به قهرمانانی چون آسانژ نیازمندیم. او همان کاری را کرد که بایسته بود، و بهای سنگینی نیز برای آن پرداخت. اکنون زمان آن فرارسیده که دیگران کار او را ادامه دهند. مقصود من از «کار»، تنها یک شغل نیست، بلکه یک رسالت است: چیزی که شما برای انجام آن فراخوانده شده‌اید. آسانژ تصمیم نگرفت که ویکی‌لیکس را راه‌اندازی کند و اسرار دولتی را فاش کند تا از آن راه به زندگی‌اش چاشنی هیجان بیفزاید. آسانژ این کار را کرد زیرا برای

آسانتر آزاد است و ما همچنان دربندیم

او یک بایست بود. از این رو، به گمانم با وجود تمام رنج‌هایی که کشیده، او انسان سعادت‌مندی است.

پیوند با منبع اصلی:

<https://www.project-syndicate.org/commentary/julian-assange-freed-but-media-still-carrying-water-for-the-powerful-by-slavoj-zizek-2024-06>